

# ارزش وقت



حسن فخر الشریعه

اوقاتی که بی فتور و به سرعت می گذرند<sup>۱</sup> در واقع سرمایه تجارت آدمی را تشکیل می دهند، سرمایه ای که با تحفظ بر آن و ارج نهادن بدان می توان حیات دنیوی و اخروی را آباد نمود. با این همه، انسان از این نعمت گرانبها و بی بدیل که: «با هیچ گهر خرید نتوان» غافل است و یا آنچنان که باید از آن بهره نمی برد. *طالعات فریبی*

هدف از تحریر این نوشتار، تذکار و هشدار است به خوانندگان گرامی که نعمت عمر را غنیمت دانند و به هیچ قیمتی لحظه ای از آن را به بطالت و به رایگان از کف

\* به انتهای مقاله رجوع شود.

۱. حضرت وصی، امیر مؤمنان - علیه السلام - به این حقیقت این گونه تصریح فرموده اند:  
ما أَسْرَعَ السَّاعَاتِ فِي الْيَوْمِ، وَأَسْرَعَ الْأَيَّامِ فِي الشَّهْرِ، وَأَسْرَعَ الشُّهُورِ فِي السَّنَةِ، وَأَسْرَعَ السِّنِينَ فِي الْعُمُرِ.  
چه شتابان گذرد ساعتها در روزها، و روزها در ماه، و ماهها در سال و سالها در دوران زندگانی کوتاه. (نهج البلاغه، ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، خطبه ۱۸۸)

ندهند، بدان امید که عزیزان و مؤمنان را سودمند افتد:

۱ - وَ ذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ يَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ.<sup>۱</sup>

اندرز بده که اندرز مؤمنان را سودمند افتد.

۲ - الْمُؤْمِنُ إِذَا وَعِظَ اَزْدَجَرَ وَ إِذَا حُدِّرَ حَذِرَ وَ إِذَا عُبِّرَ اُعْتَبَرَ وَ إِذَا ذُكِرَ ذَكَرَ...<sup>۲</sup>

مؤمن چون اندرز داده شود باز ایستد و چون ترسانده شود کناره گیرد و چون پند داده شود پند پذیرد و چون تذکر داده شود متذکر گردد.

### در پرتو وحی

از آنجا که قرآن کریم تَبَيَّنًا لِكُلِّ شَيْءٍ است در موضوع این نوشتار نیز می‌توان از آن استمداد نمود. از این رو ابتدا هشدارهایی از قرآن را زیور این مقال نموده، آنگاه اهمیت موضوع را با آوردن روایاتی از ائمه معصومین - علیهم السلام - پی می‌گیریم. اگر در آیات شریفه زیر تدبیر و تأمل کنیم و خود را مخاطب و مشمول آن بدانیم، هرگز عمر گرانبایه را جز در طریق حق نمی‌بوییم:

۱ - وَ هُمْ يَصْطَرُّونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرَجْنَا نَعْمَلًا صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوْ لَمْ نُعْمَرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَ جَاءَكُمْ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ.<sup>۳</sup>

و از درون آتش فریاد زنند: ای پروردگار ما، ما را بیرون آر تا کارهایی شایسته کنیم، غیر از آنچه می‌کردیم. آیا آنقدر شما را عمر نداده بودیم که پند گیرندگان پند گیرند؟ و شما را بیم دهنده بیم داد. پس بچشید، که گناهکاران را یآوری نیست.

۲ - وَ اِنتَبِعْ فِيمَا اَتَاكَ اللّٰهُ الذّٰرَ الْاٰخِرَةَ وَ لَا تَتَسَنَّصِ بِكَ مِنَ الدُّنْيَا...<sup>۴</sup>

۲. سوره ذاریات (۵۱): ۵۵.

۳. غررالحکم (هفت جلدی، چاپ دانشگاه تهران)، ج ۱، ص ۹۳ - ۹۴، شماره ۲۰۹۸.

۴. سوره نحل (۱۶): ۸۹.

۵. مفسران، معانی مختلفی برای «نذیر» ذکر کرده‌اند؛ از جمله: ا - به معنای ترساننده از عذاب الهی یعنی - سی وجود شریف حضرت پیامبر اکرم - صلی الله علیه وآله - برای انداز مردم؛ ب - قرآن کریم؛ ج - پیری (رأب الشیب من نذر المنايا / لصاحبه و حسبك من نذیر - و ابيضاض السواد من نذر الموت و هل بعده بجي - نذیر)؛ د - مرگ هر يك از فامیل و نزدیکان؛ ه - به کمال رسیدن عقل؛ ز - بیماری و تب. (رک: مجمع البیان و تبیان ذیل آیه شریفه).

۶. سوره فاطر (۳۵): ۳۷.

۷. سوره قصص (۲۸): ۷۷.

در آنچه خدایت ارزانی داشته، سرای آخرت را بجوی و بهره خویش را از دنیا فراموش مکن.

در تفسیر این آیه امیر مؤمنان، علی - علیه السلام - فرموده‌اند:

لَا تَنْسَ صِحَّتَكَ وَ قُدْرَتَكَ وَ فَرَاغَكَ وَ شِبَاهَكَ وَ نَشَاطَكَ أَنْ تَطْلُبَ بِهَا الْآخِرَةَ.<sup>۸</sup>

تندرستی و نیرو و آسوده خاطرگی و جوانی و نشاطت را فراموش مکن و با استفاده از این پنج

نعمت بزرگ آخرت را بطلب.<sup>۹</sup>

### در آیینۀ روایات

۱ - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - إِنَّ الْعَبْدَ لَأَنْزُولُ قَدَمَاهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ عُمُرِهِ فَيَمْنَأُ أَفْنَاهُ وَ عَنْ شِبَابِهِ فَيَمْنَأُ أَهْلَاهُ وَ عَنْ مَالِهِ مِمَّا اكْتَسَبَهُ وَ فِيمَا أَنْفَقَهُ وَ عَنْ إِمَامِهِ مَنْ هُوَ؟...<sup>۱۰</sup>

پیامبر-ص- فرمود: روز رستاخیز، هیچ بنده‌ای نمی‌تواند قدمی بردارد تا اینکه از عمرش پرسیده شود که در چه چیز صرف کرده، و از جوانیش که در چه راه به سر آورده، و از مالش که از چه راه و چگونه به دست آورده و در چه راهی خرج نموده، و بالأخره از او سؤال شود که چه کسی را به پیشوایی پذیرفته و از او پیروی کرده است؟

حق همی گوید چه آوردی مرا	اندر این مهلت که دادم من تو را
عمر خود را در چه پایان برده‌ای	قوت و قوت در چه فانی کرده‌ای
گوهر دیده کجا فرسوده‌ای	پنج حس را در کجا پالوده‌ای
چشم و گوش و هوش و گوهرهای عرش	خرج کردی چه خریدی تو ز فرش
دست و پا دادمت چون بیل و کلند	من بیخ‌شیدم ز خود آن کی شدند
نعمتت دادم بگو شکرت چه بود	دادمت سرمایه هین بنمای سود (مولوی)

۸. معانی الأخبار، ص ۳۲۵ و نیز رك: مجمع البیان (پنج جلدی، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۳ق)، ج ۴، ص ۲۶۶.

۹. گذشته از دو آیه که در متن آورده شد، آیات دیگری - ولو به التزام - می‌توانند مورد استناد این بحث قرار گیرند ولی ما به همین مقدار تبرک جسته و طالبین را به دریای بیکران وحی رهنمون می‌شویم. (رك: سوره‌های انبیاء (۲۱): ۱؛ مؤمنون (۲۳): ۱۱۵؛ قیامت (۷۵): ۳۶ و...).

۱۰. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۷۸ - ۷۹؛ عوالی اللالی، ج ۱، ص ۹۹، شماره ۱۵؛ تحف العقول، ص ۵۶ با اندکی اختلاف در لفظ.

۱۱. برای آگاهی از شرح این ابیات بنگرید به تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۷، ص ۵۰۰ - ۵۰۱.

۲- كُنْ عَلَى عُمْرِكَ أَشْحَ مِنْكَ عَلَى دِرْهِمِكَ وَ دِينَارِكَ.<sup>۱۲</sup>

بر عمرت حریصتر و بخیلتر باش تا بر درهم و دینارت.

دست حسرت گزی از يك درمست فوت شود

هیچت از عمر تلف کرده پشیمانی نیست! (سعدی)

از امیر مؤمنان - علیه السلام - حکمت‌های سودمندی درباره ارزش وقت و اغتنام

عمر بر جای مانده است که شماری از آنها را در اینجا نقل می‌کنیم:

۳- إِنْ عُمْرَكَ وَقْتُكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ.<sup>۱۳</sup>

همانا عمر تو زمانی است که در آنی.

یعنی عمری که در آن کاری توان کرد که به کار تو آید همان وقتی است که در آنی؛ زیرا آنچه که گذشته، از بین رفته و دیگر کاری در آن نتوان کرد و آینده هم معلوم نیست، گاه باشد که دیگر آینده‌ای وجود نداشته باشد یا کار خیری در آن میسر نباشد. پس در هر وقت، همان را باید عمر خود دانست و فرصت خیری که در آن میسر باشد غنیمت شمرد و تأخیر روا نداشت.

دی رفت و به انتظار فردا منشین

دریاب که حاصل حیات امروز است (سعدی)

۴- مَا أَنْقَضَتْ سَاعَةٌ مِنْ ذَهْرِكَ إِلَّا بِقِطْعَةٍ مِنْ عُمْرِكَ.<sup>۱۴</sup>

ساعتی از روزگار تو نمی‌گذرد مگر با قطعه‌ای از عمرت.

غرض این است که هر ساعتی که می‌گذرد با قسمتی از عمر آدمی همراه است پس قدر آن را باید دانست و به عبث نباید گذرانید بلکه در اعمال و افعال خیر باید صرف نمود.

۵- إِنْ أَنْفَاسَكَ أَجْزَاءُ عُمْرِكَ فَلَا تُفْنِنُهَا إِلَّا فِي طَاعَةٍ تُرْفَقُ.<sup>۱۵</sup>

همانا نفس‌های تو اجزاء عمر تو‌اند، پس آنها را فقط در طاعتی صرف کن که تو را به درگاه حق

تعالی نزدیک گرداند.

۱۲. امالی طوسی، ج ۲، ص ۱۳۹؛ مکارم الأخلاق، ص ۴۶۰؛ اعلام الدین، ص ۱۹۰.

۱۳. غرر الحکم، ج ۲، ص ۵۰۰.

۱۴. همان، ج ۶، ص ۸۲.

۱۵. همان، ج ۲، ص ۵۰۰.

۶- إِنَّ أَوْقَاتَكَ أَجْزَاءُ عَمْرِكَ فَلَا تَنْفِذْ لَكَ وَقْتًا إِلَّا فِيمَا يُنْجِيكَ.<sup>۱۶</sup>

همانا وقتهای تو اجزاء عمر تو‌اند، پس اوقات خود را صرف مکن مگر در آنچه موجب نجات و رستگاریت شود.

۷- ...فِيهَا حَسْرَةٌ عَلَى ذِي غَفْلَةٍ أَنْ يَكُونَ عَمْرُهُ عَلَيْهِ حُجَّةً وَأَنْ تُؤَدِّيَهُ أَيَّامُهُ إِلَى شِقْوَةٍ.

حسرت و اندوه بر آن غافل‌ی باد که عمرش (در قیامت) بر او حجت و دلیل باشد (به اینکه چرا در دنیا که همه جور وسیله برایت مهیا بود سعادت‌مند نگشتی) و ایام زندگانش او را به بدبختی رساند.<sup>۱۷</sup> بر اثر نافرمانی در دنیا به عذاب ابدی گرفتار گردد.

۸- إِنَّ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ يَعْمَلَانِ فِيكَ فَاعْمَلْ فِيهِمَا وَ يَأْخُذَانِ مِنْكَ فَخُذْ مِنْهُمَا.<sup>۱۸</sup>

شب و روز در تو اثر می‌گذارند، پس تو نیز در آنها مؤثر باش؛ و از (عمر) تو می‌کاهند، تو نیز از آنها (بهره) بگیری.

مراد این است که شب و روز به تدریج آدمی را پیر و ناتوان می‌کنند و از عمر می‌کاهند پس انسان نیز باید با انجام کارهای خیر در آنها بهره‌ خود را ببرد تا تدارک و تلافی زیان و خسران آنها را نموده باشد.

۹- تَوَصَّحَ الْعَقْلُ لِأَعْتَمَمَ كُلَّ أَمْرٍ مَهْلَهُ.<sup>۱۹</sup>

اگر عقل کسی کامل باشد، مهلت خود را غنیمت می‌شمارد.

۱۰- إِنَّمَا الدُّنْيَا ثَلَاثَةٌ أَيَّامٍ: يَوْمٌ مَضَى بِمَا فِيهِ فَلَيْسَ بِعَائِدٍ وَ يَوْمٌ أَنْتَ فِيهِ فَحَقُّ عَلَيْكَ اغْتِنَامُهُ وَ يَوْمٌ لَمْ تَدْرِي أَنْتَ مِنْ أَهْلِهِ وَ لَعَلَّكَ رَاحِلٌ فِيهِ، أَمَّا الْيَوْمُ الْمَاضِي فَحَكِيمٌ مُؤَدَّبٌ وَ أَمَّا الْيَوْمُ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ فَصَدِيقٌ مُودَّعٌ وَ أَمَّا غَدًا فَإِنَّمَا فِي يَدِكَ مِنْهُ الْأَمَلُ...<sup>۲۰</sup>

دنیا سه روز است، روزی که با هرچه در آن بود گذشت و باز نخواهد گشت، و روزی که در آن هستی و سزاوار است که آن را غنیمت دانی، و روزی که نمی‌دانی از آن که خواهد بود، و چه بسا تو در آن رخت به سرای دیگر کشی. روز گذشته حکیمی ادب‌کننده است، و روزی که در آن هستی، دوستی

۱۶. همان، ج ۱، ص ۲۵۲.

۱۷. نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۶۳.

۱۸. غررالحکم، ج ۲، ص ۱۲۰.

۱۹. همان، ج ۵، ص ۱۱۲.

۲۰. الحیاء، محمد رضا حکیمی و دیگران، ج ۱، ص ۳۲۲ به نقل از بحار الانوار، ج ۸۳، ص ۱۱۱ - ۱۱۲، برای رعایت اختصار، قسمتی از حدیث، تِمْنًا آورده شده و در ذیل آن ترجمه همه روایت آمده است.

در حال وداع است، و اما از فردا، تنها امیدی به آمدنش داری، پس امروز توشه بگیر و از آن به شایستگی جدا شو، فقط به کاری که کرده‌ای اطمینان داشته باش و از دل بستن و فریفته شدن به آرزو و آمل بهره‌یز، غم فردا را امروز به خود راه مده که غم امروز، تو را بس است، و فردا با کار و گرفتاری خود بر تو وارد خواهد شد. اگر غم فردا را بر امروز خود بار کنی بر اندوه ورنج خویش افزوده‌ای، و بار چیزهایی که باید در چند روز بکشی در يك روز کشیده‌ای، و بدین گونه اندوه خود را بزرگ، و گرفتاری خود را فراوان، ورنج خود را زیاد کرده‌ای و با دل بستن به امید و آرزو از اقدام و کوشش بازمانده‌ای، در حالی که اگر دل خویش از آرزو تهی ساخته بودی به کوششی بیش بر می‌خاستی.

آیا نمی‌بینی که دنیا ساعتی میان دو ساعت است؟ ساعت گذشته و ساعت باقیمانده و ساعتی که در آنی. تو اکنون از آسایش ساعت گذشته و ساعت آینده لذتی نمی‌یابی و از سختی آنها دردی احساس نمی‌کنی. پس ساعت گذشته و ساعتی را که اکنون در آنی همچون دو مهمان بدان که بر تو وارد شده‌اند، آنکه پیش از تو رفته تو را نکوهش می‌کند و آنکه بر تو وارد شده تجربه‌ای از گذشته برایت آورده است.<sup>۲۱</sup>

در بخش روایات، این حدیث نبوی را حسن ختام قرار می‌دهیم:

۱۱ - إِنَّهُ يُفْتَحُ لِلْعَبْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَيَّامِ عُمْرِهِ أَرْبَعَةٌ وَعِشْرُونَ خَزَانَةً - عَدَدَ سَاعَاتِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ - فَخَزَانَةٌ يَجِدُهَا مَمْلُوءَةً نُورًا وَ سُرُورًا فَيُنَالُهُ عِنْدَ مُشَاهَدَتِهَا مِنَ الْقَرَحِ وَالسُّرُورِ مَا لَوْ وُزِعَ عَلَى أَهْلِ النَّارِ لَأَذْهَبَتْهُمْ عَنِ الْإِحْسَاسِ بِأَلَمِ النَّارِ، وَ هِيَ السَّاعَةُ الَّتِي أَطَاعَ فِيهَا رَبَّهُ...<sup>۲۲</sup>

برای آدمی در مقابل هر روز از روزهای عمرش، بیست و چهار نهانخانه - به تعداد ساعت‌های شب و روز- در قیامت گشوده خواهد شد. نهانخانه‌ای را پر از نور و سرور می‌یابد و با مشاهده آن، چنان به وجد می‌آید که اگر آن شادمانی را بر اهل دوزخ تقسیم کنند، از فرط سرور، درد آتش را احساس نکنند، و آن ساعتی است که در آن پروردگارش را اطاعت کرده است. آنگاه نهانخانه دیگری به رویش گشوده می‌شود که از ظلمت معصیت، سیاه و تاریک و موحش گشته، و تعفن او را فرا گرفته است و در این وقت چندان خوف و بیم و درد به او رسد که اگر آن را بر اهل بهشت تقسیم کنند نعمتهای بهشت

۲۱. الحیة (گردانیده فارسی)، محمد رضا حکیمی و دیگران، ترجمه احمد آرام (قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۳)، ج ۱، ص ۳۸۷-۳۸۸.

۲۲. عدة الداعی و نجاج الساعی، احمد بن فهد حلی، تصحیح و تعلیق احمد موحدی قمی (بیروت، دارالمرتضی، دارالکتاب الإسلامی، ۱۴۰۷ق)، ص ۱۱۳؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۶۲.

---

بر ایشان ناگوار شود و آن ساعتی است که پروردگارش را نافرمانی کرده است. سپس نهانخانه دیگری برایش باز شود که آن را خالی بیند، نه خیری در آن باشد که موجب شادمانیش گردد و نه شری که گریبانش گیرد و آن ساعتی است که در آن خوابیده بوده یا مشغول به کار مباحی از مباحات دنیا شده که به خاطر از دست دادن آن لحظات، مقبون و متأسف شود و حسرت خورد که چرا با داشتن تمکن و توانایی، در آن ساعت کارهای نیک نکرده است و تسمیه روز قیامت به «یوم التَّغَابُن» نیز، از این روست.

### گفته‌هایی پند آمیز در اغتنام عمر

«بیاد بیاور که چه فرصتهایی از دست می‌دهی و بهره‌مندی منافع ایام گرانبها را - که تفضل خدا برای متنبه شدن بندگان است - چه بسیار به تعویق می‌اندازی. وقت است بفهمی که وجود تو چگونه است، عالم ظاهر چیست، و مدیر این عالم اکبر که تو در آن از ذره غباری بیش نیستی کیست؟ وقت است بفهمی که عمر تو ایامی است که به سهم تو سپرده‌اند. هرگاه قدر آن را ندانی از تو بی‌اثر می‌گذرد و آنچه گذشت معتقد باش که پس نگردد.

یکی تأمل کن و ببین که اگر عمر تو صد یا هزار سال باشد چه تفاوت دارد، فقط تو زنده همین لحظه‌ای و این لحظه به همه کس مساوی است. هر کس در وقت مرگ همین لحظه را فرقت می‌نماید؛ زیرا که گذشته معدوم است و آینده موجود نیست. چیزی را که نداریم که می‌تواند از ما بگیرد؟... پیر و جوان همان زندگی را فوت می‌کند که در لحظه حالیه دارد لاغیر.

اینکه می‌بینی عمر تو بالاستمرار می‌گذرد و تتمه آن هر روز کمتر و کمتر می‌ماند کافی نیست. باید همیشه در نظر داشته باشی که اگر شخص عمر زیاد هم بکند در هنگام پیری از ضعف قوه ممیزه خود نمی‌تواند مطمئن بشود؛ زیرا که اغلب ایام پیری عود حالت صباوت است. اگر هم زنده است و غذا می‌خورد افعال پست کودکانه را مایل می‌شود. گلهای تعقل او از شکفتگی به پژمردگی تبدیل یابد. استعداد ادراك مقامات علوی او ضعیف گردد و چنانکه شاید، مستقلاً و مختاراً انجام وظایف مأموریت خود را از عهده برنیاید. پس باید در نهایت تعجیل به ادراك وظایف زندگی پرداخت و اسیر زندان ما تشتهی الأنفس نماند؛ این تعجیل را نه به این جهت باید نمود که مرگ، هر ساعت مهمان ناگهانی است بلکه برای این که شاید نور هدایت منتفی شود.

هرگاه صبح زود که بیدار شدی، نمی‌خواهی برخیزی، خود، به خود بگویی: من

برای اشتغال امور مهمه معقوله بیدار شدم. تولد من برای همین است. آیا از اینکه باید وظیفه خود را به عمل آورم باید شکوه نمایم؟! یا اینکه من حاضر شده‌ام در رختخواب گرم از لذت خواب نوشین، نزاکت تحصیل نمایم؟ البته این خوشایند است. آیا وظیفه من این است که حواس را مشغول استراحت کنم؟ یا اینکه قدرت و مساعی خود را در مباشرت افعال خدایی مصرف نمایم؟ نظر بکن، مخلفات خانه هر يك بر طبق مأموریت خود خدمت می‌کنند. گنجشك، عنكبوت، زنبور و مورچه همه مستقیماً مشغول اعمال طبیعی خود هستند. آیا شرط انصاف است که تنها من از این میان از طریقه فرمانبری طبیعی، انحراف جویم؟ به خود می‌گویی: پس استراحت لازم نیست؟ می‌گویم: راست است، لازم است، ولی بهمان قدر که... طبیعت نشان داده. برای خواب تا بیدار شدن، برای غذا تا سیری، برای نوشیدن تا رفع تشنگی، اما زیاد غلطیدن در بستر و... اوامر عقل را معوق می‌گذارد و از اینها معلوم می‌شود که خود را دوست نداری و گرنه از وظایف طبیعی خود کوتاهی نمی‌نمودی. بعض نقاش چنان صنف خود را دوست دارد و گاهی چنان مستغرق نقشه خود می‌باشد که غذا را فراموش می‌کند. اما تو آدمیت خود را کمتر از نساج، بافته خود را، و... قیمت می‌کنی، آنها با شوق و محبت مشغول می‌شوند و بیشتر خیال تکمیل صنعت خود را، به خوردن و خفتن مقدم می‌دارند، لیکن تو اشتغال خود را برای سعادت دیگران شایسته بذل هیچ نوع مساعی و مجاهده نمی‌دانی!

چنان زندگی کن که گویی وداع آخرین حیات توست و آنچه از عمر تو باقی مانده، نعمت غیر مترقبه حساب کن.<sup>۲۳</sup>

### وقت از طلا گرانبها تر است

«مواهب دنیا هر قدر فراوان و بی حساب باشد برای استفاده از آن وقت لازم است. می‌گویند: وقت از طلا گرانبها تر است؛ زیرا به وسیله صرف وقت می‌توان طلا به دست آورد ولی دقایق تلف شده را به طلا نمی‌توان خرید. با وجود این چه بسیارند اشخاصی که وقت خود را بیهوده تلف می‌کنند، گویی قرنهای متمادی در این جهان زندگی خواهند کرد. اگر پولشان گم شود ملول و آزرده می‌شوند و در جستجوی آن از هیچ تلاشی دریغ

۲۳. پند نامه مارکوس (قیصر روم)، مترجم: - از زبان یونانی به روسی - پرنس اوروزوف و - از روسی به فارسی - عبدالرحیم بن ابوطالب تبریزی، اسلامبول، مطبعه اختر، ص ۱۶ - ۵۵ به تلخیص.



نمی‌کنند، ولی هیچ وقت از تلف شدن وقت خویش اظهار ملالت نمی‌کنند. وقت، یعنی زندگی، این روزها و شبها که علی‌الدوام از برابر ما می‌گذرد و چون مهره‌های سفید و سیاه در تاس فنا می‌ریزد، هر کدام قطعه‌ای از زندگانی ما را تشکیل می‌دهد. هر روزی که می‌گذرد، زندگی کوتاه‌تر می‌شود و ما يك قدم به قبر نزدیکتر می‌شویم. این قافله عمر بسرعت می‌گذرد و ما را به همراه خود به آستان مرگ می‌کشاند. افسوس که ما از این حقیقت روشن بی‌خبریم تا وقتی که کار از کار می‌گذرد و بهار عمر سهری می‌شود و برف پیری سر و رویمان را می‌پوشاند آن وقت در بازسین آیام حیات، هنگامی که آفتاب عمر نزدیک غروب رسیده، دمی به جای خود توقف می‌کنیم و حوادث گذشته را که چون نواری دراز، پشت سر ما تا دوره طفولیت امتداد می‌یابد، از نظر می‌گذرانیم و به روی خرابه آمال خویش با حسرت و ندامت اشک می‌ریزیم ولی هیهات! کار از کار گذشته و پشیمانی سودی ندارد.

زندگانی چنان کوتاه است که هنوز چشم نگشوده باید از این سرای، رخت سفر ببندیم، با وجود این، يك ثلث اوقات خود را در خواب راحت می‌گذرانیم و دو ثلث دیگر را در خواب غفلت! همیشه در خوابیم<sup>۲۲</sup> و فقط موقعی بیدار می‌شویم که باید بمیریم. یکی از بزرگان گوید: روزگار زندگی را چنان بگذرانید که به هنگام مرگ دچار حسرت نشوید. این سخن عین حکمت است ولی کیست که آن را به کار بندد و دقایق عمر عزیز را بیهوده تلف نکند؟!

می‌گویند: اسکندر در اثنای سفر به شهری رسید و از گورستان عبور کرد، لوح قبور را خواند و به حیرت فرورفت؛ زیرا مدت حیات صاحبان قبور که بر روی سنگها رقم شده بود، هیچ کدام از ده سال تجاوز نمی‌کرد. یکی از بزرگان شهر را پیش خواند و به او گفت: شهری باصفا، با هوای خوب و آب گوارا چرا زندگی مردمش چنین کوتاه است؟ آن مرد بزرگ در پاسخ گفت: ما زندگی را با نظری دیگر می‌نگریم. زندگی به خوردن و خفتن و راه رفتن نیست، - که در این قسمت ما و حیوانات تفاوتی نداریم - زندگی حقیقی آن است که به اقتضای حکمت در جستجوی معرفت بگذرد. بدین قرار هیچ کس بیش از پنج یا شش و حداکثر ده سال زندگی نمی‌کند؛ زیرا قسمت اعظم عمر به غفلت سهری می‌شود.

.....

۲۲. چنانکه گفته‌اند: النَّاسُ نِيَامٌ إِذَا مَاتُوا اتَّبَعُوا.

بزرگی گوید: دو چیز است که باز نمی‌گردد، روزی که از دست رفت و تیری که از شست رها شد. بنابراین باید قدر روزها را بدانیم و آنها را بیهوده تلف نکنیم. این که گفته می‌شود قدر وقت را بدانید و دقایق گرانبها را بیهوده از دست ندهید مقصود این نیست که دائماً در کوشش و اضطراب باشید و آرام را بر خود حرام کنید. نه این هم غلط است. اعتدال، طریقه عاقلان است و هر چیزی به جای خویش نیکوست. در موقع کار، کار و به هنگام راحت، آسودگی و استراحت. ساعاتی که در مصاحبت دوستان می‌گذرد یا برای گردش و ورزش و تفریحات سالم مصرف می‌شود در ردیف اوقات تلف شده نیست. ورزش و تفریح هزاران فایده دارد که کوچکترین آن دفع ملالت کارهای روزانه است، به علاوه ورزشهای سخت وسیله خوبی برای تربیت روح است و به کمک آن می‌توانیم بر هوسهای خود غالب شده، روح سرکش را تحت نفوذ خویش درآوریم.<sup>۲۵</sup> مکرر می‌شنویم که خیلی‌ها از نداشتن وقت شکایت می‌کنند و می‌گویند که قسمت اعظم کارهایشان را کد مانده و فرصتی برای انجام آن به دست نمی‌آورند، باید توجه داشت که این ناشی از بی‌نظمی و برنامه ریزی نکردن در کارهاست و نباید آن را بهانه برای کمی وقت، قرار داد. بعضی دیگر از کثرت کار اظهار ملالت می‌نمایند و اظهار می‌دارند که تراکم امور آنها را خسته و وامانده کرده است. اینان نیز به راه خطا می‌روند چون بیکار نشستن و دست روی دست گذاشتن، خستگی را رفع نمی‌کند بلکه انسان را خسته‌تر می‌کند. برای رفع ملالت نباید از کار گریخت بلکه باید کارهای متنوع را پیش گرفت. بدن هیچگاه از کار باز نمی‌ایستد. حتی موقعی که اعصاب ما، در

.....

۲۵. البته ورزش را نباید «هدف» پنداشت. در اسلام به ورزشها و تمرینهایی که منافع عقلایی به همراه دارد نظیر اسب سواری، تیراندازی، شنا و غیره سفارش شده است. پرداختن به بازیهایی که تنها جنبه سرگرمی و وقت گذرانی دارند کاری است ضد ارزش و ناپسند و تباه کننده عمر. در این باره احادیث زیر شایان دقت و توجه است و شاهد صدقی بر این ادعا:

۱ - شَرُّ مَا ضَيِّعَ فِيهِ الْمُمْرُ اللَّعْبُ. (غررالحکم، ج ۲، ص ۱۷۲).

بازی، بدترین چیزی است که موجب ضایع شدن عمر می‌شود.

۲ - لَا تَفْنِ عُمُرَكَ فِي الْمَلَاهِي، فَتَخْرُجَ مِنَ الدُّنْيَا بِلاَ أَمَلٍ. (همان، ج ۶، ص ۳۱۴).

عمرت را در بازیها فانی مکن تا بر اثر پرداختن به بازی، از دنیا بدون امید به آخرت، خارج شوی. در ارشاد القلوب آمده است: حضرت یحیی - علیه السلام - هفت ساله بود که بچه‌ها او را به بازی فرا خواندند. حضرت در جواب فرمود: ما را برای بازی نیافریده‌اند. (ارشاد القلوب، دیلمی، مرکز نشر کتاب، جیبی، ص ۲۷).

ظاهر، از کار باز می‌ماند باز هم مغزمان بیدار است و کار می‌کند. بنابراین ما همیشه کار می‌کنیم. اصولاً در قاموس انسان نباید واژه خستگی راه یابد. چیزی که هست، ما از کارهای یکتواخت خسته می‌شویم و می‌خواهیم کار تازه‌ای داشته باشیم.

بزرگی در مقام نصیحت به فرزند خود گوید:

تپشهای قلب و دقایق حیات هر کدام شماره معین دارند، نه کم می‌شود و نه زیاد، مرگ به هنگام خود می‌رسد و همین که پیمانۀ عمر لبریز شد ندای رحیل در می‌دهند. بنابراین چنان باید زندگی کنیم که به هنگام مرگ حسرت و تأسفی نداشته باشیم. در روزهای کوتاه کارهای بزرگ انجام دهیم و تا آنجا که می‌توانیم از وقت خود استفاده کنیم. دیگری خطاب به فرزندش می‌گوید:

هر دقیقه‌ای که بگذرد فرصتی فوت می‌شود که هیچ وقت به دست نمی‌آید. لحظه‌ای که به کارهای مفید صرف شود تخمی است که می‌روید و بزرگ می‌شود و روزی ثمر می‌دهد. زندگی کوتاهتر از آن است که ساعتی از آن را تلف کنیم. بنابراین بر دقایق حیات خود حریص باش و روزهای عمر گرانبها را بیجا صرف مکن که آب رفته به جوی باز نمی‌گردد و روز گذشته به دست نمی‌آید.

يك قسمت از اوقات ما را دیگران می‌گیرند و قسمتی را خودمان تلف می‌کنیم؛ چیزی که مسلم است وقت تلف شده را به دست نمی‌توان آورد. جای تعجب است که مردم برای وقت گذرانیدن به وسایل گوناگون چنگ می‌زنند، گویی از زندگی خسته شده‌اند و می‌خواهند خودشان را به مرگ نزدیکتر کنند! درحقیقت، وقت، نعمت گرانبهائی است، اگر قدر آن را بدانیم. هر يك از ساعات عمر را می‌توانیم چنان بگذرانیم که در عین مسرت و لذت برای ما سودمند هم باشد.<sup>۲۶</sup>

«وقت از زندگی جدا نیست؛ زندگی یعنی وقت و وقت یعنی زندگی. با وجود این چرا در تلف کردن وقت خود که هر روز آن پاره‌ای از زندگی است اصرار داریم! اگر به زندگی علاقه داریم، باید قدر وقت را بدانیم؛ زیرا هر روزی که می‌گذرد يك قطعه از زندگانی ما به پرتگاه فنا می‌افتد. اگر این روزهای گذران را رایگان از دست ندهیم و از ساعات و دقایق آن به قدر کافی استفاده کنیم، روز به روز روحمان بزرگتر و موقعیتمان

.....

۲۶. در آغوش خوشبختی، لرد آویوری، (چاپ ششم: تهران، بی‌تا، ۱۳۲۷ش)، ص ۷۳ - ۷۹ با اندکی تلخیص و تغییر.

بهرتر و افق زندگی‌مان روشنتر خواهد شد.

کسانی که با بی‌اعتنایی و لاقیدی وقت خود را از دست می‌دهند و ساعات گرانبهای عمر را به لذت‌های زیان‌آمیز می‌گذرانند و دریچه روح خود را به روی عادات خطرناک و خانمانسوز می‌گشایند، آیا می‌دانند که تیشه به ریشه خود می‌زنند و يك قسمت از زندگی خود را بیهوده نابود می‌کنند؟ امروز حرارت و غرور جوانی چشم و گوش آنها را بسته، حقیقت را نمی‌بینند و اندرز خردمندان را نمی‌شنوند؛ اما فردا همین که بهار زندگی گذشت و خزان کهولت، برگ و بار جوانیشان را به یغما برد و برف پیزی سر و رویشان را پوشاند، چشم می‌گشایند و بر عمر گذشته حسرت می‌خورند. اما افسوس! عمر دوباره ندارند تا خطاهای گذشته را جبران کنند.

واقعه را پیش از وقوع علاج کنید. نگذارید عمر بگذرد و چاره از دست برود. هر روز صبح که سر از خواب برمی‌دارید تصمیم بگیرید از ساعات و دقائق آن روز تا آنجا که می‌توانید برای پیشرفت در راه زندگی استفاده کنید و هیچ يك از لحظات آن را بیهوده تلف نکنید».<sup>۲۷</sup>

#### دم غنیمت است

نگهدار فرصت که عالم نمی‌است	دمی پیش دانا به از عالمی است
سکنندر که بر عالمی حکم داشت	در آن دم که می‌رفت عالم گذاشت
میسر نبودش کز و عالمی	ستاند و مهلت دهندش نمی (سعدی)

کیست که دم را غنیمت شمارد و به امید فردای نامعلوم، امروز معلوم را از دست ندهد و از دقائق عمر گذران که مانند قطرات باران، آرام و بی‌سر و صدا به دریای ظلمانی فنا می‌ریزد تمتی بگیرد؟ غالب مردم از حال، چشم پوشیده و دیده به آینده دوخته‌اند؛ تصور می‌کنند از زندگی بهره نمی‌برند مگر موقعی که کارهایشان منظم و موقعیشان استوار و ثروتشان سرشار شود تا لوازم آسایش را آماده سازند و موانع خوشبختی را از پیش براندازند و آسوده و فارغ‌البال بدون دغدغه خیال بر جای خوشبختان تکیه زنند. دیدگان ما در افق‌های دور دست چنان آینده را می‌پایند که نمی‌توانیم زیبایی و دل‌رایی دقائق حاضر را ببینیم. از گذشته، گذشته و از حال غافلیم. روزگاران در انتظار

.....

۲۷. اسرار نیکبختی، ا. س. مارون، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ص ۱۴ - ۱۵، با تلخیص و تغییر.

فردای موهوم با شور و التهاب می‌گذرد و سرمایه‌زدگانی ما یعنی دقایقی که در دفتر زمان به نام «حال» ثبت شده چون رؤیاهای جوانی در افق گذشته محو و نابود می‌شود. همه ما برای فردا زندگی می‌کنیم، فکر نمی‌کنیم که در جهان، فردایی وجود ندارد. فردا همین که به ما رسید امروز است و ما که از امروز گریزان و به سوی فردا چشم دوخته‌ایم همیشه از فردا دور و به دست امروز اسیریم و در جستجوی محال، خسته و افسرده زندگی را می‌گذاریم. ما در انتظار فردا، مانند آن کودکانی هستیم که در آرزوی دست یافتن به قوس و قزح - که با رنگهای زیبا و دلفریب در فصل بهار به دنبال رگبارهای پیاپی در آسمان پدیدار می‌شود - وقت خود را تلف می‌کنند و از این کوشش و تلاش جز خستگی و نومیدی ثمری نمی‌برند!

دریغ که فردا همچون مرغی تیز بال و وحشی دائماً از دسترس ما فرار می‌کند و همین که نزدیک آن رسیدیم چون بازیچه جادوگران تغییر شکل می‌دهد و ما بیچارگان هوسباز را به جستجوی خود در تب و تاب می‌گذارد. بدین طریق عمر ما به آرزو و تمنا می‌گذرد و دائماً در هوای فردا قصرهای خیالی و دلفریب می‌سازیم، غافل از آنکه بنای آینده بر هواست و فردا همچون نقشهای شعبده، جز در آینه خیال وجود ندارد. اساس زندگی بر امروز استوار است. دیروز گذشته و فردا نیامده و در میان این دوروز فانی، ما جز دقایق کنونی هیچ نداریم.

حیف که ما نیروی حیاتی خود را به حسرت و تأسف تلف می‌کنیم و موقعی به اشتباه خود پی می‌بریم که کار از کار گذشته و تیر از شست و فرصت از دست رفته. آن وقت، خاطر پریش را به ناخن پشیمانی ریش می‌کنیم که ای افسوس بر این عمر گرانیامه که به غفلت گذشت. ای کاش چرخ زمان به عقب بر می‌گشت و آن آهوی وحشی از دام جسته، دوباره به دام می‌افتاد و آن فرصتهای خوب از دست رفته به ما پس داده می‌شد. ای کاش یک بار دیگر بختمان فیروز می‌گشت و دیروزمان به امروز تبدیل می‌شد، آن وقت می‌دانستیم دقایق عمر عزیز را چگونه صرف کنیم. درست در همان لحظاتی که ما سرگرم آه و افسوسیم یکی دیگر از روزهای زندگی می‌گذرد و یکی از فرصتهای کار و کوشش و پیشرفت از دست می‌رود و بدین طریق زمینه‌ای برای حسرت و تأسف فردا فراهم می‌شود! امروز نقد است و فردا نسیه، هیچ عاقلی نقد را به هوای نسیه از دست نمی‌گذارد. فرض می‌کنیم روزگار با شما موافقت کند و به فردا برسید آیا فکر می‌کنید در سرزمین آینده از تخمی که نیفشانیده‌اید ثمر خواهید برد و از نهالی که

---

نشانده‌اید میوه خواهید چید؟ زهی تصور باطل، و زهی خیال محال!  
افسوس که شما غافلید و آینده موهوم چون سرابی - که به هنگام تابستان،  
گمشدگان ریگزار را می‌فریبد - چشمتان را خیره کرده است. مسلماً روزی به خود می‌آیید  
و متوجه می‌شوید که هر کس امروز زمین را شخم نزند و تخم نیفشاند و آبیاری نکند فردا  
خرمنی نخواهد داشت و هر کس در ایام جوانی رنج نبرد و کار نکند به هنگام کهولت  
گنجی نخواهد داشت، ولی حیف که در آن هنگام کار از کار گذشته و نقد عمر از کف  
رفته است!

هر روز چنان زندگی کنید که گویی فردا خواهید مرد<sup>۲۸</sup>. ساعات و دقائق خود را  
چنان بگذرانید که وقتی روز به پایان رسید ندامت و حسرتی نداشته باشید. کار امروز را  
به فردا نیفکنید و امروز را با خیال فردا سودا مکنید. بسیاری اشخاص خودشان را گول  
می‌زنند، تنبلی و بزدلی را در لباس متانت و حوصله آرایش می‌دهند، امروز هیچ کار  
نمی‌کنند و همه کار را به فردا محول می‌کنند، می‌گویند امروز کاری از ما ساخته نیست،  
موانع و مشکلات اطراف ما را گرفته است، عجله چرا؟ باید خونسرد و صبور بود، فردا  
همین که ستاره اقبالمان درخشید و مشکلاتمان از میان برخاست، با فراغ بال شروع به  
کار می‌کنیم، غافل از اینکه فردا بر فرض که در اختیار ما باشد با امروز تفاوتی ندارد.  
راه زندگی هیچ وقت از خس و خاشاک پاک نمی‌شود و در امتداد معبر زندگانی هر جا  
برویم آسمان همین رنگ است. هیچ وقت موانع و مشکلات از راه ما بر نمی‌خیزد و صحنه  
زندگی آن طور که در صفحه خیال رسم می‌کنیم از رنج و محنت خالی نمی‌شود. زندگی  
همین است که می‌بینید، با اشکال و رنج آمیخته است. منتظر نباشید جهان دگرگون شود  
و حوادث ایام با نقش تصور شما منطبق گردد. دامن همت به کمر زنید و پای اقدام در  
راه استقامت گذارید و دست عمل از آستین تأمل برآورید و آنچه را که می‌خواهید فردا  
انجام دهید همین امروز از قوه به فعل آورید. بدبختی و بیچارگی ما برای این است که

.....  
۲۸. در جوامع روایی از امام حسن مجتبی - علیه السلام - نقل شده که فرموده‌اند: *وَأَعْمَلُ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ  
أَبَدًا وَ أَعْمَلُ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا* (بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۳۹).

برای آخرت چنان مهیا باش که گویی فردا خواهی مرد و برای دنیایت چنان در تلاش و امید، که پنداری  
مرگی در کار نیست.

این از خصیصه مؤمن است که همواره مهبای مرگ و در تجافی برای کوچ کردن به عالم باقی است و به  
تعبیر حضرت وصی - علیه السلام - *(كُنْ وَصِيَّ نَفْسِكَ)* خود وصی خویش است.

به حسرت دیروز و انتظار فردا، امروز را که سرمایه زندگی ماست تلف می‌کنیم و گناه خویش را به گردن روزگار می‌گذاریم.

فردا از نظر شما مستور است، چرا می‌خواهید به نیروی خیال در پس این پرده تاریک نفوذ کنید! این کار از شما ساخته نیست، بیهوده خود را خسته می‌کنید. شما وظیفه دیگری دارید که آن را پشت سر گذاشته‌اید، آن قدر که می‌توانید از امروز استفاده کنید، مگذارید رنجها و مصیبتهاى خیالی فردا به صورت حشرات موزی و منفور در فضای امروز پرواز کنند و لطف و صفا و آرامش زندگی شما را بازیچه خود سازند. فردا هر چه می‌شود اهمیت ندارد، شما حق دارید امروز آرام و خوشحال باشید. هیچ کس نمی‌تواند این حق را از شما بگیرد، اگر خودتان راز خوشبختی را نمی‌دانید و از این حق خدازاد استفاده نمی‌کنید گناه از کیست؟

هر روز صبح که سر از خواب برمی‌دارید با خودتان بگویید: امروز هر حادثه‌ای برای من رخ دهد اهمیت ندارد من از حوادث نمی‌ترسم و از فراز و نشیبهای زندگی - که هر قدر سخت و هول انگیز هم باشد موقتی و زودگذر است - هراسی ندارم. یک چیز مسلم است که من امروز را رایگان از دست نخواهم داد.

زندگی، دفتری است که هر روز یک صفحه آن جلوی شما باز می‌شود. نیروی خود را برای خواندن صفحه‌ای که جلوی شماست به کار برید و به صفحاتی که هنوز باز نشده یا از جلوی شما گذشته فکر نکنید. هر روز که پیش می‌آید وظایف و مسئولیتها و مقتضیات و حوادث تازه به همراه خود می‌آورد. غافل منشینید که قافله عمر در گذر است. کار امروز را به فردا حواله مکنید. از کجا معلوم که فردا فرصت و قدرت و حوصله شما بیش از امروز باشد؟ مگر فردا چه معجزه‌ای رخ می‌دهد که شما چشم امید بدان دوخته‌اید و همه چیز را برای آن می‌خواهید؟ فراموش نکنید که دیروز مرده و فردا هنوز از مادر زمان متولد نشده، بنابراین شما هر چه می‌خواهید از امروز بخواهید.<sup>۲۹</sup>

گذشته را رها کنید تا خود را در گور فراموشی مدفون کند. وقتی که بار خاطرات سنگین گذشته بر نگرانیها و غمهای بیهوده آینده افزوده گشت و همه اینها به اضافه گرفتاریهای حاضر بر دوش کسی نشست، اگر قویترین مردان روزگار هم باشد از پای می‌افتند.

.....  
۲۹. اسرار نیکبختی، ص ۱ - ۲۶ به تلخیص و اندکی تغییر.

از آن غمی که گذشته است بر تو، یاد مکن

وز آن بدی که نیامد به سوی تو، مسگال  
همانطور که «گذشته» گذشته را از خود دور کردید، «آینده» نیامده و خیال انگیز  
را هم از خاطر خود برانید؛ زیرا آینده، همین امروز است و فردایی وجود ندارد، روز  
سعادت و کامکاری و فعالیت شما همین امروز است. البته مراد این است که با حداکثر  
استفاده از امروز، خود را مهبای مبارزه و استقامت در مقابل مشکلات فردا نماییم.  
سعدیا، دی رفت و فردا همچنان معلوم نیست

در میان این و آن، فرصت شمار امروز را  
ما چقدر دیر متوجه می‌شویم که زندگانی و حیات یعنی همان دقایق و ساعاتی که  
با کمال شتابزدگی و بی‌رحمی، انتظار گذشتن آن را داشته‌ایم!  
همین امروز را غنیمت دان! زیرا زندگی واقعی همین است. تمام واقعیتها و حقایق  
هستی تو، برومندی‌ها، افتخارات، کامیابی‌ها و درخشندگی‌ها همگی در مسیر کوتاه و  
جریان زودگذر آن خوابیده است.

گذشته فقط خیالی است و آینده هم رؤیایی بیش نیست. کسی که قدر امروز را  
دانست، خاطره دیروز را با خوش بینی، و رؤیای فردا را با امیدواری تلقی خواهد کرد.<sup>۳۰</sup>  
باری دامنه این موضوع بیش از آن است که در این مقال بگنجد؛ لذا سخن را در  
همین جا به پایان برده و به خواست و توفیق خداوند سبحان، مباحثی دیگر در این زمینه  
را در فرصتی دیگر دنبال خواهیم کرد. بدان امید که لحظه‌های عمر را بیش از پیش ارج  
نهمیم؛ آری:

گر نبود خنک مطلقاً لگام	زد بتوان بر قدم خویش گام
ور نبود مشربّه از زر ناب	با دو کف دست توان خورد آب
ور نبود بر سر خون، آن و این	هم بتوان ساخت به نان جوین
ور نبود جامه اطلس تو را	دلّی کهن سائیر تن بس تو را
شانه عاچ ار نبود بهر ریش	شانه توان کرد به انگشت خویش
جمله که بینی همه دارد عوض	در عوض گشته میسر غرض
آنچه ندارد عوض ای هوشیار	عمر عزیز است، غنیمت شمار

(شیخ بهایی علیه الرحمه)

.....

۳۰. رک: آیین زندگی، دبل کارنگی، ص ۲۶ - ۳۴.



• معنا و مفهوم کلمه وقت برای خوانندگان عزیز کاملاً روشن و هویداست و نیازی به تفصیل این واژه نیست، ولی کسانی که خواهان توضیح بیشتر مطلب می‌باشند می‌توانند به «لغت نامه دهخدا» و سرآغاز «تاریخ طبری» مراجعه فرمایند. طبری کتاب تاریخش را با بحثی در باره زمان آغاز می‌کند، آنگاه به تعریف آن و چگونگی حدوث و فنای اوقات و ساعات شبانه روز و تاریخ می‌پردازد و در خلال بحث به آیات و روایاتی استدلال می‌کند که نقل همه آن مطالب را این مختصر بر نمی‌تابد. لهذا در اینجا تنها به نقل چند روایت از آن روایات تمسک می‌جویم که نوعاً مضمون آنها حاکی از کوتاهی و ناپایداری زندگانی دنیا و غیر انسانها و محدودیت تاریخ بشر است. (رک: تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، چاپ دوم، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۱۴ - ۲۴):

۱ - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - مَا بَقِيَ لِأُمَّتِي مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا كَمَقْدَارِ الشَّمْسِ إِذَا صَلَبَتِ الْمَصْرُ بِبَابِهَا - فرموده از هنای امته من باقی نمانده مگر همانند مقدار فاصله نماز عصر تا غروب خورشید.  
 ۲ - عَنْ أَبِي عَمْرٍو قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَالشَّمْسُ مُرْتَفِعَةً عَلَى قَعِيقَانَ بَعْدَ الْمَصْرِ، فَقَالَ: مَا أَعْمَارُكُمْ فِي أَعْمَارٍ مَنِ مَضَى إِلَّا كَمَا بَقِيَ مِنْ هَذَا النَّهَارِ فِيمَا مَضَى مِنْهُ.  
 این عمر گوید: ما نزد پیامبر - ص - نشسته بودیم و خورشید هنگام عصر بر فراز کوه قعیقان (کوهی در غرب مسجد الحرام و مشرف بر آن) دیده می‌شد. پیامبر فرمود: عمرهای شما نسبت به عمرهای مردم سلف همچون باقیمانده این روز است نسبت به مقداری که از آن گذشته است.

۳ - ... إِنْ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - خَطَبَ أَصْحَابَهُ يَوْمًا وَقَدْ كَادَتِ الشَّمْسُ أَنْ تَغِيبَ وَ لَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا شِقُّ يَسِيرٍ فَقَالَ: وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ مَا بَقِيَ مِنْ دُنْيَاكُمْ فِيمَا مَضَى مِنْهَا إِلَّا كَمَا بَقِيَ مِنْ يَوْمِكُمْ هَذَا فِيمَا مَضَى مِنْهُ وَ مَا تَرَوْنَ مِنَ الشَّمْسِ إِلَّا الْيَسِيرَ.

رسول خدا - ص - روزی با یارانش سخن می‌گفت. هنگامی که خورشید نزدیک به غروب بود و از روز اندکی بیش نمانده بود، فرمود: قسم به کسی که جان محمد به دست اوست، از دنیای شما نسبت به آنچه سپری شده چیزی نمانده مگر همانند آنچه از امروزتان باقی است. و می‌بینید که جز اندکی از روز باقی نمانده است.

۴ - قَالَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - عِنْدَ غُرُوبِ الشَّمْسِ: إِنَّمَا مَثَلُ مَا بَقِيَ مِنَ الدُّنْيَا فِيمَا مَضَى مِنْهَا كَبَقِيَّةِ يَوْمِكُمْ هَذَا فِيمَا مَضَى مِنْهُ.

پیامبر - ص - هنگام غروب خورشید فرمود: مثل باقیمانده دنیا نسبت به آنچه از آن سپری شده همانند باقیمانده امروز شماست نسبت به آنچه از آن گذشته است.

۵ - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بُعِثْتُ أَنَا وَ السَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ، وَ أَشَارَ بِالسَّبَابَةِ وَ الْوَسْطَى.  
 پیامبر - ص - فرمود: فاصله برانگیخته شدن من به رسالت و برپایی قیامت مانند این دو است؛ و به انگشت سبابه و میانه اشاره فرمود که در کنار هم و قرین یکدیگرند.